

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بعد از این که متعرض روایات اهل بیت شدیم راجع به مسئله سنت و کیفیت جعل سنت در لسان رسول الله، یک مقداری هم گفتیم نظیرش را از اهل سنت بخوانیم که مقدار تفاوت ما با آنها روشن بشود.

عرض کردیم الان فعلا از یک کتاب می خوانیم و چون این مبحث زیاد نوشته شده من فعلا به اندازه یک اصطلاح از یک کتاب. ایشان در این حدیث در حدیثی که می آورد که راجع به خذوا ما آتاکم عنی فاعرضوا علی کتاب الله، عرض کردم این یک بحثی است مستقل است، اصولا اهل سنت چه در کتب دارایة الحدیث یا اصول مثل این کتاب، این روایت را دارند که اصولا روایات باید عرضه بر کتاب بشود یا حالا به السنه مختلف است که چون فعلا نمی خواهیم وارد آن بشویم.

این روایت را از کتاب ابن عبدالبر در جامع بیان العلم می گوید، از عبدالرحمن ابن مهدی که از بزرگان حدیث اهل سنت است، حدیث این است «فإن وافق کتاب الله فأنا قلته و إن خالف فلم اقله. قال الحافظ و هذا لا یصح فقد عارضه قوم». از عبدالرحمن ابن مهدی گفت الزنادقه و الخوارج وضعوا الحدیث. ظاهرا قال الحافظ به همین کتاب فتح الباری.

و هذا لا یصح فقد عارضه قوم و قال نحن نعرضه علی کتاب الله فوجدنا مخالفا للکتاب لأننا لم نجد فيه.

حالا یک اصطلاح دیگه هم دارند که ما یلزم من وجوده عدمه، می گویند این حدیث اگر درست باشد معنایش این است که صحیح نیست چون خود این مطلب در کتاب نیست، ما وافق کتاب الله. عرض کردیم بحثی دارند که شهرت فتوائی حجت است یا نه؟ خب مشهور بین علما این است که شهرت فتوائی حجت نیست. شهرت فتوائی بین اصحاب مشهور بشود و لکن دلیلی و روایتی نداشته باشد. عرض کردیم نکته اساسی این از زمان شیخ است، فروعی که مرحوم شیخ فرمودند بعد از ایشان مشهور می شود و این فروع اصولا در روایات موجود نبود. آن وقت بعضی ها آمدند گفتند اگر شهرت حجت باشد یلزم من حجیتها عدم حجیتها، چون یکی از موارد شهرت

هم همینی است که شهرت حجت نیست. اگر بنا بشود که شهرت حجت باشد یکی از موارد شهرت، شهرت بر این است که شهرت حجت نیست. حالا ایشان می آید شبیه همان مطلب ایشان که می گوید اگر این مطلب باشد چون در قرآن همچنین مطلبی نیست که موافق کتاب و مخالف کتاب. پس این حدیث باطل است.

اما در مقابل نقل می کند از رساله. عرض کردم کتاب رساله شافعی چاپ های متعدد شده، مخصوصا یک چاپ شده که چاپ مشهوری است متن رساله است. ادعا شده زمان خود شافعی نوشته شده، استنساخش، روشن نیست. چون آنی که من دیدم فکر نمی کنم خط مال زمان شافعی باشد. علی ای حال در آن جا و انصافا هم نسخه نفیسی است لکن حالا مال قرن دوم باشد روشن نیست. ایشان عنوانی دارد باب فرض طاعة الرسول، قال تعالى و من يطع الرسول فقد اطاع الله. این در روایت ما هم آمده بود یعنی در روایاتی که از اهل بیت داشتیم این مطلب هم هست. حالا گفته شده که شافعی گاهی مطالبش را از اهل بیت می گیرد لکن روی جهاتی نسبت نمی دهد.

و كل فريضة فرضه الله تعالى في كتابه كالحج و الصلوة و الزكاة لو لا بيان الرسول ما كنا نعرف كيف نعطيها و لا كان يمكنها اداء شيء من العبادات و إذا كان الرسول من الشريعة بهذه المنزلة كانت طاعته على الحقيقة طاعة لله.

باز از شافعی نقل می کند متن عبارتش را که این عبارات را نقل می کند چون این عبارت معاصر حضرت رضا نوشته شده چون ما روایتی را که از امام صادق در این جهت آوردیم این به حضرت رضا.

لا اعلم خلافا بين اهل العلم أن سنن رسول الله صلى الله عليه و آله تنقسم إلى ثلاثة أقسام. أحدها ما أنزل الله فيه نص كتاب فيبين رسول الله مثل نص الكتاب، مثل صلوا كما رايتموني أصلي.

و الثاني ما أنزل الله فيه جملة كتاب فيبين عن الله ما اراد و هذان الوجهان لم يختلفوا فيهما و الثالث، این همانی است که ما می گوئیم، تمام این بحث را برای این خواندیم.

و الثالث ما سن الرسول و ليس فيه نص كتاب و اختلفوا فيه فمنهم قال جعل الله له بما فرض من طاعته و سبق في علمه من توفيقه لرضاه. حالا این جا تعبیر کرده من علمه. در روایات ما داشت ادب نبیه، حتی إذا اكمل، إلى آخر که خواندیم.

و صدق فی علمه من توفیقه، یعنی توفیق رسول الله، لرضاه

که رسول الله هر چه رضای الهی است می فهمد. این در عبارت ایشان توفیقه من علمه دارد، لرضاه دارد، ما آن تعبیر دیگر.

أَنْ یَسْنَ فِیْمَا لَیْسَ فِیْهِ نَصٌّ کِتَابٌ. این عین عبارتی است که ایشان دارد.

و منهم من قال، این رأی اول را که آورده همان رایي است که از اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین هست لکن با آن تفصیلی که گذشت.

و منهم من قال، این بیشتر رای اهل سنت است. لم یَسْنَ سَنَةً قَطُّ إِلَّا وَ لَهَا أَصْلٌ فِی الْکِتَابِ.

روشن شد؟ و منهم من قال بل جائته رسالته الله فاثبت سنته بفرض الله و منهم من قال القی فی روعة کما سن.

همانی که در اصطلاح روایت ما آمده محدث، مفهوم یعنی در قلبش چنین قرار می گیرد، القی.

ایشان دارد که و بالقول الثانی که قول ثانی را ایشان می گوید جزم ابو الحکم ابن برجان، حالا شاید جزء علمایشان بود و إلا این قول

ثانی همان مشهور بین اهل سنت است.

و بَیِّنَ کَثِیرٌ مِّنْ ذَٰلِکَ مَفْصُلًا وَ قَالَ کُلُّ حَدِیْثٍ فِی الْقُرْآنِ الْإِشَارَةُ إِلَیْهِ تَعْرِیضًا أَوْ تَصْرِیْحًا وَ مَا قَالَ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ فِی الْقُرْآنِ أَوْ فِیهِ أَصْلٌ

فهمه من فهم و امح عنه، امح یعنی ملتفت نشد، مثل اعمی، البته اعمی کور است و امح با حاء است، به معنای نفهمیدن.

قال تعالی. آن وقت دلیلشان ما فرطنا فی الكتاب من شیء، ألا یسمع إلی قوله علیه السلام صَلَّى الله علیه و آله لا قضین بینکم بکتاب الله

و قضی بالرجم. حضرت فرمود بکتاب الله. آن وقت قضی بالرجم.

و لیس هو نسا فی کتاب الله، البته گفته شده که آیه رجم در قرآن بوده، بعد نسخ شده تلاوتش اما حکمش مانده. حالا ایشان می گوید

لیس فیه، لیس هو نسا فی کتاب الله.

البته این حدیث یک جور دیگر هم نقل کردند که ایشان از بخاری نقل کرده، چون طولانی است دیگره نقل نکنیم و وقت خودمان را

نگیریم که پیغمبر فرمودند که مراد از کتاب الله یعنی مراد تورات. نه این که در آن حدیث کتاب الله آمده است. چون یهود گفتند شما

چرا رحم کردید؟ حضرت فرمودند که این رجم در خود تورات هم هست. بعد فرمودند تورات را بیاورید، آمدند ورق زدند حضرت

دست گذاشتند روی قسمتی از تورات و فرمودند این آیه رجم است، و یهود قبول کرده است. این حدیث را اهل سنت دارند. الان سندش در ذهنم نیست، مصدرش در ذهنم نیست، لکن اگر درست باشد این که پیغمبر می گویند امی بوده لا یقرأ و لا یکتب، مضافاً به این که حالا خط عربی که در آن زمان به خط کوفی بود می خواندند معلوم می شود که با خط عبری هم آشنا بودند.

و لیس هو نصاب فی کتاب الله و لکن تعریض مجمل فی قوله و یدرء عنه العذاب که این عذاب یعنی رجم. پس پیغمبر اکرم از کلمه عذاب رجم فهمیدند، ما رجم نمی فهمیم. سنت یعنی این. این هم مثال خارجیش.

و اما تعیین الرجم من عموم ذلك العذاب و تفسیر هذا المجمل فهو مبين بحکم الرسول صلی الله علیه و آله و بامره فیه و موجود فی عموم قوله و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا.

دقت فرمودید؟ چون عرض کردیم عده از اهل سنت حتی ظاهراً در فخر رازی آیه مبارکه را فقط به اموال زدند، ایشان می گویند نه عام است، شامل احکام هم می شود. و ما آتاکم الرسول فخذوه عموم قوله.

و قوله منیة الرسول فقد اعطى الله و هكذا جميع قضائه و حکمه و إنما یدرک الطالب من ذلك بقدر اجتهاده و بذل وسعه و يبلغ بعد ایشان مواردی را مثال می زند، چون من نمی خواستم. این موارد در عین حال یک شاهی هم برای ما نحن فیه می شود. مثلاً و قد نبهنا النبی علی هذا المطلب بمواضع كثيرة من خطابه، منها قوله عن الجنة فيها ما لا عين رأت و لا اذن سمع و لا خطر علی قلب بشر، بل هی ما اطلعکم الله علیه، حالا این در تفسیر آیه مبارکه.

ثم قال. ببینید یک مطلبی را فرمودند اقرئوا إن شئتم فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرء اعین. آیه مبارکه این بود. بعد پیغمبر فرمودند ماذا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر.

و حدیثه الآخر اعملوا فكل ميسر لما خلق له، این تقریباً شبیه جبر است. هر کسی برای همانی که خلق شده فمن کان من اهل السعادة فهو يعمل لها و من کان من اهل الشقاوة فهو يعمل لها ثم قرأ فأما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى فسنيسره لليسرى و اما من دخل و استغنى و کذب بالحسنى فسنيسره للعسر، دقت کردید؟

می خواهد بگوید که این حدیث را پیغمبر فرمود، بعد آن مطلب را از یک آیه ای گفت که به حسب ظاهر آن مطلب از ظاهر آیه در نمی آید.

و منها قوله إن فی الجنة شجرة یصیر الراكب فی ظلها مائة عام لا یقطعها.

صد سال هم در سایه آن درخت راه برود باز هم به پایان نمی رسد.

ثم قال اقرئوا ما شئتم و ظل ممدود.

یک سایه ای که کشیده شده، حالا این ظل ممدود ندارد که صد سال در سایه اش راه برود. یعنی این نکته ای را که عرض کردم اهل سنت معتقدند که مطلب در قرآن هست لکن بیان رسول الله بیان آن است. ما ممکن است نفهمیم. ظل ممدود یعنی سایه اش کشیده شده اما این که کسی صد سال راه برود تا آخر آن سایه نمی رسد این را پیغمبر فرمودند.

بعد ایشان وارد، پس این مطلب را که من عرض کردم اولاً در خود رساله شافعی هست لکن به نحو مفصل تر در کتب ما هست. حالا چون این جا این حدیث را ما ظاهراً سابقاً هم یک شبه وعده ای بود که احادیث عرض علی الکتاب و السنة مجملاً خوانده بشود یعنی به تفصیل، حالا من یک بار دیگر باز احادیث این رجوع به اهل کتاب و سنت، رجوع به قرآن را متعرض بشوم.

عرض کردیم در کتب اصحاب ما، چون این که ایشان گفت ما جائکم ما یوافق قرآن این باطل است و این حدیث موضوع است. ما همین حدیث را هم داریم. عرض کردیم موضوع بودنش الان در ذهنم نیست، نشد مراجعه به موضوعات ابن جوزی و دیگران بکنم. حالا ایشان که تعبیر به وضع کرده است اما تعبیر به ضعف دارد. در کتب اهل سنت انصافاً این حدیث را تضعیف کردند، این راجع به این قسمت.

یکی از حضار: عذاب در آیه آمده؟

آیت الله مددی: و یدرء عنه العذاب آیه مبارکه است.

یکی از حضار: و العذاب هو الرجم را هم ما داریم.

آیت الله مددی: این آیه یدرء عنه العذاب را به معنای رجم گرفته است.

عرض کنم راجع به روایات ما راجع به کتاب و سنت عرض کردم روایات ما اجمالا در دو مورد وارد شده، یکی در اصل حجیت خبر که عرض کردیم در کتاب جامع الاحادیث بحث حجیت خبر را در همین مقدمات آورده و کار درست هم همین است. مرحوم صاحب وسائل در اول کتاب قضا آورده. حجیت خبر را در آن جا آورده. به همان چایی که من مراجعه ام به آن بوده چاپ مرحوم آقای ربانی جلد هجدهم، اوائل جلد هجدهم بحث حجیت خبر را آورده است و در همان جا هم بحث تعارض را آورده.

مرحوم آقای بروجرودی هر دو را در اول جلد مقدمات آوردند، یکی در باب پنج حجیت خبر است و یکی هم در باب شش است که باب تعارض است، در مقدمات که در این چایی که الان معروف است جلد ۱، آن وقت عرض کردیم بنای اصحاب این طور است. یک عده ای گفتند هر دو باب حجت است یعنی هم معیار حجیت است و هم یکی از مرجحات است. مثل صاحب کفایه هر دو را ارجاع به یکی داده، گفته این ناظر به اصل حجیت است، مرجحیت ندارد. آن روایتی که می گوید اگر تعارض کرد به موافقت کتاب، آن ناظر به اصل حجیت است یعنی دومی را به اولی ارجاع دادند اما عکس این مطلب که اولی را به دومی ارجاع بدهند. اصل حجیت را به تعارض، الان در ذهنم نیست.

پس بنابراین ما سریعا یک اشاره مائی به کل روایاتی که در این جهت وارد شده عرض می کنیم و بعضی از مثال ها را هم می زنیم تا روشن بشود.

یکی از حضار: جای این بحث را می گوئید که در سلسله بحث ها در کجاست؟

آیت الله مددی: این در همین تعارض هم هست و در اصل حجیت هم هست، در هر دو است.

الان چون ما در آخر بحث تعارض هستیم یک دوره سریع روایاتی که موافق کتاب است، چون دیدیم که اهل سنت در اصل حجیت این حدیث را موضوع حساب کردند، آیا می شود قبول بکنیم یا نه؟

عرض کنم که البته طبیعتا این طور است که اگر مثل این مطلب در روایات اهل بیت باشد قابل قبول است، چرا؟ چون این ها ناظر به این است که مثلا اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین از این ها در کوفه مطالبی را نقل می کردند. البته این شاهد تاریخی خیلی مهمی دارد

.....

که عرض کردیم از تقریباً اواسط زمان امام صادق یا به یک معنایی از اوائل زمان امام صادق و این مطلب را ما در امام باقر نداریم. در امام باقر داریم لکن نسبت به اصحاب امام باقر و امام صادق واقع شده است و آن این که تدریجاً شروع کردند به دس و تحریف در روایات اهل بیت که شرحش گذشت.

اضافه بر این از زمان امام صادق، مخصوصاً یک روایتی هست که تحدیداً ظهور زناده را در کوفه سال ۱۲۸ می داند، که از سال ۱۲۸، خب این وسط زمان امام صادق است چون ایشان ۱۱۴ رحلت امام باقر است تا ۱۲۸، چهارده سال. از آن ور هم ۱۴۸ وفات ایشان است، ۲۰ سال قبل از وفات ایشان. پس در این زمان زناده ظاهر شدند و از کارهایی که در کوفه متأسفانه متأسفانه انجام دادند برداشتن شریعت بود لذا عرض کردیم یک خط غلو انحرافی راجع به مسائل عقایدی بود که الوهیت ائمه و اسماء الله و الی آخره و یک خط غلو انحرافی دیگر هم در فروع بود که نماز نخوانند. روزه نگیرند و محرمات هم نستجیر بالله انجام بدهند. عرض کردم شعار معروفشان هم این بود که إذا عرف الامام فاصنع ما شئت. هر کاری می خواهی بکن مهم این است که ایمان به امام بیاورید. لذا انجام ندادند. این در یک روایت تصریح شده است نه این که شعاری است که بنده عرض می کنم و کذلک شعار دیگرشان هم این که الصلوة رجل، الزکاة رجل، نماز همین مومنین، إذا احببت الرجل هر کاری می خواهی بکن و کذلک الخمر رجل، الفجور رجل، اگر آنها را دشمن داشته باشی کفایت می کند.

این جور مطالب متأسفانه در کوفه نقل شد و یک خط غلو انحرافی شدیدی پیدا شد و خب فرصتش هم سر این بود که حضرت در مدینه بودند و این ها در کوفه بودند و به این عنوان که مثلاً ما شیعه امام صادق هستیم از این عنوان مخالفت امام صادق سوء استفاده می کردند برای ترک واجبات. مثلاً اگر می گفت تو چرا وضو نگرفتی؟ مثلاً اگر وضو می گرفتی پایت را شسته بودی، می گفت من شیعه هستم، پایم را مسح می کنم، به عنوان این. یا چرا در نماز جماعت حاضر نمی شوی؟ من شیعه جعفر ابن محمد هستم این ها را باطل می دانم. او در حقیقت نماز نمی خواند نه این که نماز جماعت حاضر نمی شد. این یک بهانه ای شده بود به عنوان اهل بیت و تحت ستار اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین. عرض کردم این کتاب بصائر الدرجات مرحوم صفار اگر پیشتان باشد تقریباً آخر بصائر، دو سه صفحه

مانده به آخرش، یک نامه بسیار مفصلی است که امام صادق به مفضل نوشتند. در آن جا امام صادق می گویند و ما کتبت، این طور گفتمی که اهل کوفه این کارها را می کنند. این چیزهایی که عرض کردم یک عده اش آنجا آمده و چیزهای دیگر هم آمده که آقایان مراجعه بفرمایند و در کتاب مختصر البصائر سعد ابن عبدالله تقریبا در میانه کتاب است، در بصائر صفار آخرهای کتاب، چند صفحه به آخر کتاب مانده روایت مفصلی است، البته این روایت مفصل متاسفانه متن کتاب روایت مفضل به ما نرسیده، نامه مفضل، فقط امام می گوید و اما ما کتبت، هی اشاره می کند، و اما ما قلت یعنی بیان می فرمایند که او چه گفت. این الصلوة رجل را هم آن جا دارد، إذا عرف الامام فاصنع ما شئت را هم دارد.

علی ای حال کاملا واضح بود که با انتشار حدیث از امام صادق، از زمان امام صادق عده ای سعی کردند روایات را جعل بکنند و عرض کردیم در آن روایت یونس دارد که اولین جعل را امام صادق نسبت دادند به این مردکی که دست به ترور می زد، مغیره ابن سعید. البته مغیره ابن سعید دارد که امام صادق در کتب اصحاب پدر من یعنی امام باقر و امام رضا علیه السلام فرمودند ابو الخطاب در کتب اصحاب ابی عبدالله. غرض یکی در اصحاب امام باقر و یکی در اصحاب ابی عبدالله و عرض کردیم در این میان حتی خود مغیره ابن سعید ظاهرا غیر از حالا این زندقه و این اباطیلی که داشت احتمالا دست به قضایای سیاسی هم می زد، چون به هر حال والی مدینه آن را گرفت و با آتش سوزاند یعنی حکم تحریق بر آن جاری کرد. این را یکی دو نفر از مرید هایش گرفتند و به آتش انداختند.

چون عرض کردم شواهد نشان می دهد که این شخص که والی کوفه بود و خیلی جبار بود، به نام خالد ابن عبدالله قسری، قاف و سین و راء، خالد ابن عبدالله. بعد هم خودش کشته شد در زمان بنی امیه، علی ای حال این دستور داد که این شخص را با دو نفر از افرادش، کمتر و بیشتر، سوزاندند در کوفه. این یکی است که این کار را کرد. در عین حالی که غلو عقائدی داشت، انحراف داشت، کارهای غلو می کند چون می گویند او ادعای الوهیت هم دارد، حالا از عقائدی هم گذشته بود و در عین حال هم برخورد سیاسی دولت با او داشته، نظام حاکم برخورد سیاسی. من فکر نمی کنم مثلا گوشه خانه بوده و حرف بزند به مسئله این که من خدا هستم و اینها. این احتمالا یک نشاط اجتماعی داشت.

دومین فردی که اسمش برده شد که او عملاً قیام مسلحانه کرد، قیام مسلحانه ای که ما در کوفه داشتیم که در زمان امام صادق واقع شد قیام ابوالخطاب است. با هفتاد نفر از مسجد کوفه در آمدند به عنوان این که مثلاً با نظام بجنگند و بعد هم دارالعمارة را بگیرند چون اگر به کوفه مشرف شده باشید دارالعمارة پشت مسجد است. پشت حرم حضرت مسلم پشت مسجد آثارش هست چون دارالعمارة را زمان عبدالملک ابن مروان خراب کردند. دستور داد خراب کردند. دیگه هم آن جا ساخته نشد، آن دارالعمارة بعدها ساخته نشد. علی ای حال کیف ما کان دارد که از همین در اصلی مسجد کوفه خارج شدند و همه شان هم کشته شدند به استثنای یک نفر، علی ای حال همین موسی ابن اشیم را هم می گویند جزء کسانی است که کشته شد، همین که روایتش را در باب تفویض خواندیم این هم می گویند جزء کشته های ابوالخطاب است.

کیف ما کان ظاهراً هر دویشان رنگ و بوی سیاسی هم داشتند، آن ابی الخطاب که کاملاً واضح است.

عرض کردم قاسم ابن ربیع به اصطلاح کسی است که برای خط غلو وراق بوده یعنی آثار خط غلو را پخش می کرده. می شود قبول کرد در عالم غلو بله. صباح را الان در ذهنم نیست.

علی ای حال اجمالاً عرض کنم که این مطلب بود. خوب دقت بکنید، الان روایاتی که ما داریم که مخالف قرآن را اخذ نکنید به ما رسیده لکن در واقع باید در نظر گرفت که شاید معظم یا بشود گفت همه آن روایاتی که در آن ها این کفر و زندقه و مخالفت قرآن و خلاف، مثلاً در آن روایت دارد که گفتم مردم، حضرت فرمودند مردم چی می گویند؟ گفتم می گویند شما خدای زمین هستید. چون در قرآن دارد فوالذی فی السماء اله و فی الارض اله، یک خدا در آسمان هاست و یک خدا در زمین است. شما خدای زمین هستید. قطعاً این روایات را خوب دقت بکنید یک مشکل اساسی این است. آن روایت الان به ما نرسیده است یعنی آن چه که به عنوان مخالف قرآن است. بله یک آثاری الان به مفضل ابن عمر نسبت داده شده، عرض کردم شرح مفصلی دادم در آن ها دارد، این کفر و زندقه را در آن ها هست. وجود دارد لکن انصافاً اصحاب ما این ها را تسویه کردند، دقت می کنید چی می خواهم بگویم؟ ما الان این روایات و تاکید روایات را داریم اما در واقع عملی فرض کنید در کافی یا در تهذیب یا در فقیه از این روایات چیزی نداریم که ما بخواهیم به این

روایات مراجعه بکنیم، اینها کلاً تسویه شده طریق اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین روشن شده. خب آن خادمه حضرت می فرماید که حضرت صادق در لحظات احتزار فرمود لا تنال شفاعتنا من استخف بالصلوة، اگر نمازش را سبک بشمارد شفاعت ما را ندارد. چه برسد به این که در کوفه اصلاً نماز نمی خواندند، ترک نماز می کردند. یعنی این مطلب جوری بین شیعه جا افتاد که آن احادیث خودبخود منتفی شد. طبعاً یک زمانی بودند، فسقه و فجره بودند، دنبال کارهای زشت بودند، لکن در اوساط متدینین و در سیره متدینین کلاً آن روایات حذف شد، دقت می کنید؟ کلاً آن مطالب حذف شد. الان چرا در عده ای از میراث، اینهایی که الان خط غلو دارند مثل بعضی از اسماعیلی ها، بعضی از غلات دیگر نصیری ها، عده از آن میراث هست که آن میراث کلاً از نظر ما حذف شده است یعنی الان ما روایتی به این مضمون نداریم، بله در باب ترجیح ممکن است این تصور بشود، حالا من مثال می زنم که روشن بشود.

یک بحثی هست که اگر احد الزوجین قبل از ازدواج فوت بکند، بعد از عقد، آیا مهر هم نصفه می شود؟ کما این که در باب طلاق نصفه می شود یا در باب موت مهر نصفه نمی شود. خب در آیه مبارکه در باب طلاق است، این مسلم است. إنما الکلام آیا با موت احد الزوجین یا زن یا شوهر آیا باز هم مهر نصفه می شود یا مهر نصفه نمی شود؟ ما باشیم و طبق قواعد اولیه عرض کردیم طبق قواعد اولیه مهر باید نصفه نشود، اصولاً طبق قواعد اولیه اوفوا بالعقود یا المومنون عند شروطهم چون شرط کرده مهر معین باشد مهر هم در مقابل دخول نیست، مهر در مقابل اصل زوجیت است، زوجتک نفسی به این مهر، زوجتک یعنی انشای زوجیت در مقابل مهر.

پس آن چه که در مقابل مهر قرار می گیرد زوجیت است و با این انشاء هم زوجیت محقق می شود. قاعدتاً طبق قواعدی داریم که در باب انشاء ایقاع معناست پس بنابراین با این عقد هم زوجیت محقق می شود و هم مهر در ذمه زوج می ماند. این طبق قاعده است. این قاعده این طور است. آن مطلبی که آمده تعبد آمده که اگر طلاق قبل از ازدواج باشد آن جا نصف می شود، این تنصیف علی خلاف القاده است. حالا اشتهر در لسان شاید عده ای که خود عقد بما هو عقد نصف مهر را ایجاب می کند، این در نمی آید، این مطلب در نمی آید. ما اگر باشیم و طبق قاعده عقد کل مهر را اثبات می کند، طبق قاعده دیگه.

چون عرض کردیم یا مهر رکن عقد است که در ذهن آقایان است چون عده ای از این ها مهر را به منزله عوض گرفتند یعنی به منزله عوض یا خود عوض. عرض کردم این را مفصلاً چند بار عرض کردم در کتب اهل سنت آمده بود عوض، در عده ای از کتب اهل سنت این مطلب آمده. این مطلب را نمی دانیم چطور شد که در کتاب مبسوط شیخ هم راه پیدا کرد. عادتاً چیزی که در مبسوط می آید بین شیعه قابل قبول است. بعدها آمدند دیدند که عوض هم که صدق نمی کند چون در باب مهر خرید و فروشی مطرح نیست، در باب زوجیت، این خرید و فروش نیست لذا در مصادر بعدی آمد بمنزله العوض و عرض کردیم نه عوض است و نه بمنزله العوض، مهر به حسب حقوقی و قانونی جزء شروط است و لذا من عرض کردم یا المومنون عند شروطهم یا اوفوا بالعقود، اگر آن حرف آقایان را بگیرید که مهر را به معنای عوض گرفتند آن ها چون می گویند و إن امرأة وهبت نفسها للنبی، این وهبت یعنی مهر نگیرد یعنی اگر مهر گرفت هبه نیست پس عوض است، به این آیه تمسک کردند اهل سنت به این آیه و إن امرأة وهبت نفسها للنبی.

و عرض کردیم متأسفانه در مبسوط هم آمده لکن انصاف قصه اگر ما باشیم چون عرض کردیم هر عقدی دارای یک مقصد و مقصود معینی است. هر عقدی در شرایط عقود عرض کردیم و لذا باز عرض شد که راه صحیح این است که اگر بخواهیم عقدی را بخوانیم لفظی را بیاوریم که دقیقاً دلالت بر همان مقصد بکند، آن چه که در باب ازدواج هست علقه زوجیت است چون من کل شیء زوجین اثنین یک زوجیت تکوینی داریم و یک زوجیت اعتباری داریم. یک زن و مرد که با هم بیگانه هستند این ها زوجیت اعتباری پیدا می کنند پس آن چه که ما در باب نکاح داریم ایجاد زوجیت و علقه زوجیت در وعای اعتبار است، زوجیت اعتباری ایقاعی انشائی، این زوجیت اعتباری را ایجاد می کند، خب اگر ما باشیم و طبق قاعده، حقیقت عقد نکاح ایجاد علقه زوجیت است، توش مهر نخواهیده، تو خود عقد نکاح نخواهیده و لذا عرض کردیم در روایات متعه آن جا ما داریم که لا بد فی المتعه من اجل معلوم بشرط معلوم. تعبیر به شرط شده و مراد از شرط در آن روایات مراد مهر است پس بنابراین ماهیت حقوقی مهر شرط است، المومنون عند شروطهم، ماهیت حقوقی مهر به اصطلاح عوض نیست،

یکی از حضار: عوض بگیریم جزء ذاتش می شود؟

آیت الله مددی: بله جزء ارکانش می شود. مثل مبادله مال بمال. آن مبادله مال بمال این طور است یعنی این نکاتی است که در باب عقود ما خیلی مفصل شرح دادیم و توضیح دادیم و این اساسی هم هست، الان هم در زمان ما مسائل عقود و قرارداد ها و التزام ها و معاهدات روی آنها خیلی کار می کنند روی این جهت است. آن نکات را ما کاملاً روشن کردیم که چه مقصدی دارد و لذا عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده، صریح ترین لفظ در مقصد در باب نکاح زوجت است. چون منشا و مراد زوجیت اعتباری است، آنی که صراحتاً دلالت بر زوجیت می کند زوجت است، چون گفته شده انکحت، انکحت به معنای آمیزش است، گفته شده نکاح به معنای عقد هم هست، زوجیت اعتباری اما به هر حال چون در نکاح گفتند چیز دیگری هم دارد اما در باب زوجت مسلماً. دقت کردید چه نکته فنی است؟

یکی از حضار: متعت چه؟

آیت الله مددی: متعت که نه، آن وضعش خیلی خراب است.

البته لفظ زوجت و انکحت را به هر حال آقایان قبول فرمودند چون قرآن هم دارد، و لما قضی زید منها وطناً زوجناکها. یکی در قرآن این جا آمده إنی أريد أن انکحک احدی ابنتی هاتین این جا هم انکاح آمده، این دو تا چون اصل قرآنی دارند قبول شده است. یکی زوجت آمده و یکی هم انکحت.

فما استعتم هست اما این صریح نیست، یعنی مراد خود زندگی مشترکی که داریم. بیشتر کنایه ای هستند و إلا عناوین دیگر هم آمده، لکن این را نمی شود در باب عقد نکاح بکار برد.

علی ای حال کیف ما کان دیگه خیلی وارد نشویم. ما باشیم و طبق قاعده تنصیف مهر تعبدی است، روشن شد؟ یعنی اگر ما بودیم و مقتضای قاعده مهر نباید نصف بشود؟ کل مهر باید پرداخت بشود، یا به قول اهل سنت جزء عقد است یا به قول ما شرط است، یا اوفوا بالعقود آن را می گیرد یا المومنون عند شروطهم آن را می گیرد پس بنابراین مهر نباید تنصیف بشود.

اگر ما باشیم و مقتضای این قاعده، اگر موت زوجین شد یا احد الزوجین شد مهر باید کامل پرداخت بشود. یعنی به حساب عقد بست اما ازدواجی نشد. مهر را باید کاملاً پرداخت کرد. این اگر ما باشیم و طبق قاعده.

به لحاظ روایات دو طائفه از روایات داریم، یک طائفه از روایات که عددش هم بیشتر است و صحیح هم هست که مهر نصفه می شود. شاید فتوای مشهور هم همین باشد که مهر نصفه می شود. در مقابل روایات کمی داریم، شاید دو سه تا، یکی دو تا روایات است و فکر می کنم یکیش هم صحیح است که مهر نصفه نمی شود. یکی از جاهایی که تعارض در روایات ما هست، چون یک روایت دیگر هم داریم که آن باز خودش هم مجمل است که حالا نمی خواهم وارد آن بحث فقهی بشوم. خب این جا ممکن است کسی بگوید موافقت کتاب مرجح است. مثال زدم برای این که مرجح بودن موافقت کتاب. روشن شد؟ چون آن روایتی که می گوید نصفه نمی شود این موافقت با کتاب است. موافق با کتاب به چه معنا؟ نه این که این مطلب در قرآن آمده در موت نصفه نمی شود، به این معنا که آن جایی که تنصیف در قرآن است خصوص طلاق است پس در غیر طلاق نصفه نمی شود پس آن روایتی که می گوید نصفه نمی شود مطابق، من مثال زدم برای ترجیح به کتاب. ممکن است که شما بگویید آن روایت. روشن شد مراد من از این مثال. آن جایی که آن روایت که می گوید نصفه نمی شود این مرجح می شود به موافقت کتاب. مراد از موافقت کتاب و ترجیح این است چون آنی که در کتاب است خصوص طلاق است. موت که نیامده که نصفه می شود پس طبق قاعده اگر ما باشیم و ظاهر قرآن، آن جایی که نصفه می شود خصوص طلاق است. غیر طلاق مهر کامل است و لذا یک بحث دیگه هم عرض کردیم اگر شرط دیگری بگذارد، شرط مالی باشد لکن مهر نباشد آن هم نصفه نمی شود، چون عرض کردیم مهر خصوص مالی است که شوهر به زن می دهد در مقابل عقد زوجیت چون ایقاع عقد زوجیت از طرف زن است. حالا اگر امر به عکس شد یا اضافه بر این که شوهر یک مالی می دهد زن هم یک مالی می دهد، مثلاً گفت من زوجتک نفسی، شما این قدر بده و من هم مثلاً ده میلیون از پول خودم می دهم. حالا اگر قبل از دخول طلاق داده شد مهر نصفه می شود، آنی که شوهر بناست بدهد اما آنی که بناست زن بدهد نصفه نمی شود چون شرط است، آن ربطی به مهر ندارد. روشن شد؟

یکی از حضار: موافق کتاب را موافق او فوا بالعقود گرفتید؟

آیت الله مددی: نه با ظاهر آیه طلاق. یعنی ظاهر کتاب طلاق نصفه می شود.

یکی از حضار: باید آن یکی را مخالف بگیرید که این مربوط به طلاق است.

آیت الله مددی: ترجیح گرفتیم یعنی آن که می گوید نصفه می شود این مخالف با ظاهر است چون موت را با طلاق یکی گرفتند. ما آن

حدیثی که می گوید نصفه نمی شود آن مطابق با ظاهر کتاب است.

یکی از حضار: این که دیگه مطابق این جوری نیست که، این که باید مطابق اوفوا بالعقود بگیرید.

آیت الله مددی: نه مطابق با کتاب هست اما اوفوا بالعقود چون احتمالا شرط باشد المومنون عند شروطهم از سنن پیغمبر است، جزء

کتاب نیست. روشن شد چی می خواهم عرض بکنم؟

حالا آیا این مطلب درست است یا نه؟ این مطلب که ما برگردیم به ظاهر کتاب و بگوئیم آن روایتی که می گوید نصفه نمی شود خوب

است، این مطلب درست است. خوب دقت بکنید نکته فنی را. این مطلب صحیح است. إنما الکلام در این است که ما می گوئیم هر دو

روایت حجت، این ترجیح می دهیم یا می گوئیم حالا که یکیش موافق کتاب شد و یکیش نشد اصلا مخالف کتاب حجت نیست، مرجح

نیست، دقت فرمودید؟ روشن شد؟ پس دقت بکنید ممکن است که دو تا فقیه آن روایتی را که می گوید تنصیف نمی شود قبول بکنند،

یکی را بگویند چون کتاب مرجح است، یکی بگویند نه چون کتاب مقوم حجیت است، مرجح نیست. من این مثال را زدم که روشن بشود

یعنی در حقیقت مثل صاحب کفایه نمی گویند مرجح است، می گویند به خاطر این که آن حجت نیست، روایاتی که می گویند موافق کتاب

و مخالف کتاب بحث نمی کند که بگویند هر دو روایت حجت است. این منشاش از کجا شد؟ اگر بخواهیم در ذهنیت شیعه نگاه بکنیم

منشاش تقریباً زمان علامه شد، چون سند این هم صحیح بود سند آن هم صحیح بود گفتند هر دو حجت است. عرض کردم این منشای این

شبهه این جاست، بگویند هر دو صحیح است، نگویند هر دو حجت، یکی حجت است و یکی حجت نیست.

یکی از حضار: در مقام افتاء چه فرق می کند؟

آیت الله مددی: خیلی فرق می کند، در مقام فهم روایات و حجیت است.

مقام افتاء غیر از این است، نتیجه این مطلب یکی است اما از نظر علمی از زمین تا آسمان فرق دارد، روایت را این جور معنا نکنیم. من یک مثال زدم که روشن بشود.

ممکن است که شما عملاً بگویید تنصیف نمی شود. آن روایتی که می گوید تمام مهر لکن نه به این معنا که آن روایتی که می گوید تنصیف می شود حجت است، به خاطر این روایت مرجح است فلذا این روایت بر آن مقدم است. نه، به خاطر این که آن روایاتی که می گوید کل مهر این از حجیت می افتد. حالا ممکن است، شما نهایتش بگویید از امام صادر شده چون ادله زیادی دارد. اما عرض کردیم حجیت تابع عدد نیست، حجیت تابع صحت سند نیست، چنین حدیثی حجیت ندارد ولو سندش زیاد باشد. حالا فرض کنید فوqش بگوید چون عددش زیاد است و افراد مختلف است، بگوییم خیلی خب نهایتش از امام صادر شده روی جهات تقیه و غیر تقیه. من باب مثال عرض می کنم.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید من الان برای شما مثالی را عرض کردم که الان عده ای از علما عملاً می گویند این حدیث مقدم است به ترجیح. مثل صاحب کفایه می گوید این حدیث مقدم است نه به ترجیح، به حجیت، آن یکی حجیت نیست و لذا هم عرض کردیم روایات موافق کتاب و مخالف کتاب را در دو باب آقایان آوردند. فردا ان شا الله می خوانیم تا آخر این هفته بگذرد و هفته آینده از اول اصول ان شا الله.

و صلی الله علی رسول الله و آله الطاهرين